

A Critique on Vahid Dastgerdi's Commentary on Nezami's Khosrow and Shirin

Ghodrat Ghasemipour*

Abstract

Vahid Dastgerdi's commentary on Nezami's Panj Ganj is still one of the best editions and commentaries on Nezami's works that is required by every reader or researcher. Of course, Dastgerdi's recension of Nezami's Panj Ganj and other scholars' editions and explanations of this work, such as Behrouz Sarvatian's and Barat Zanjani's, still need new corrections and more explanations. Furthermore, those commentaries written on Panj Ganj need to be critiqued and evaluated. In this study, some of Vahid Dastgerdi's commentaries on Khosrow and Shirin edition were evaluated and criticized and also some of the mistakes of this recension were corrected. Accordingly, in this study, the inadequate interpretations of Khosrow and Shirin by Vahid Dastgerdi's commentary have been divided and analyzed into the following categories: a) misinterpretations of a complete verse; b) literal explanations of verses; c) misinterpretations of linguistic compounds; d) incorrect interpretations of the words; and e) inadequate interpretations due to misunderstandings of rhetorical devices.

Keywords: Nezami's Khosrow and Shirin, Vahid Dastgerdi, Commentary and meaning of poetry.

* Associate Professor Of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran, gh.ghasemi@scu.ac.ir

Date received: 17/07/2021, Date of acceptance: 22/09/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقدی بر شرح خسرو و شیرین نظامی، چاپ استاد وحید دستگردی

قدرت قاسمی‌پور*

چکیده

پنج گنج نظامی با تصحیح و شرح استاد وحید دستگردی هنوز هم یکی از بهترین تصحیح‌ها و شروح منظومه‌های نظامی گنجوی در دوران معاصر است که علاقمندان و پژوهش‌گران آثار نظامی از مراجعه به آن بی‌نیاز نیستند. البته پنج گنج نظامی با وجود این شرح استاد دستگردی و شروح پژوهشگرانی همچون بهروز ثروتیان و برات زنجانی، هنوز نیازمند تصحیح‌ها و شروحي دیگر هست؛ یا این‌که لازم است حواشی و تعلیقاتی که بر پنج گنج نظامی نوشته شده، نقد و ارزیابی شوند. در این مقاله به نقد و ارزیابی برخی از حواشی و تعلیقات استاد وحید دستگردی بر تصحیح خسرو و شیرین نظامی می‌پردازیم و برخی از اشتباهات این شرح را اصلاح می‌کنیم. برای این مقصود، تفسیرها و گزارش‌های نارسای شرح خسرو و شیرین وحید دستگردی را ذیل چند دسته آورده‌ایم: الف) تفسیر و گزارش نادرست کَلْبی یک بیت؛ ب) گزارش لفظ به لفظ و ظاهری ابیات؛ ج) اشکالات مربوط به تبیین ترکیبات زبانی؛ د) تفسیر و گزارش نادرست واژگان؛ ه) اشکالات تفسیری مربوط به صناعات بیانی.

کلیدواژه‌ها: خسرو و شیرین نظامی، وحید دستگردی، تفسیر و معنای شعر.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران، gh.ghasemi@scu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۳۱

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. درآمد

شرح استاد وحید دستگردی بر پنج گنج نظامی، هنوز هم یکی از بهترین شرح موجود است که در آن بسیاری از پیچیدگی‌ها و دشواری‌های سخن نظامی گنجوی گشوده و تبیین شده‌اند. این که بعد از چند دهه از این شرح ارزشمند، هنوز هم به نقد و ارزیابی آن پرداخته می‌شود، نشان‌دهنده حیات و ثمربخشی این شرح است. خود استاد دستگردی در حاشیه این بیت خسرو و شیرین: «مبادا بهره‌مند از وی خسیسی / بجز خوشخوانی و زیبانویسی» توضیحی خودستایانه آورده و گفته است «از خوش‌خوان و زیبانویس می‌توانم دعوی کرد که مقصود وی من بنده، وحید دستگردی بوده‌ام چون بی‌شک از زمان نظامی تاکنون کتاب وی از حیث صحت و ترجمه بدین خوشی و زیبایی خوانده و نوشته نشده است» (نظامی، ۱۳۷۸: ۳۵). با وجود اهمیت این شرح و شرح‌های کامل و ارزشمند دیگری از پنج گنج نظامی - همچون شرح استاد بهروز ثروتیان و شرح استاد برات زنجانی - منظومه‌های نظامی باز هم نیازمند تصحیح، شرح و گزارش‌های جدیدی هستند. هرکدام از شرح‌های مذکور، با وجود تلاش‌های ارزشمندی که در آن‌ها برای رفع پیچیدگی‌های سخن نظامی انجام شده، در گزارش و تفسیر برخی ابیات نارسایی‌ها و نواقصی دارند که لازم است نقد و ارزیابی شوند. در این مقال، به برخی اشتباهات و گزارش‌های نارسا که در شرح استاد وحید دستگردی بر خسرو و شیرین نظامی راه یافته، می‌پردازیم و می‌کوشیم گزارش و تفسیر روشن‌تری از آن‌ها به دست دهیم. ناگفته نماند شرح پیشرو و ارزشمند استاد وحید دستگردی، که به‌راستی جان و آن کلام نظامی را دریافته، رهنمون نگارش همین مقاله هم بوده است.

در این مقاله در خصوص اشعار مورد بحث، به شرح خسرو و شیرین، نوشته استادانی هم‌چون برات زنجانی و بهروز ثروتیان، مراجعه شد و توضیحات آنان نیز ذکر و ارزیابی شدند. البته هدف اصلی این مقاله، بررسی شرح خسرو و شیرین نظامی، طبع وحید دستگردی است، وگرنه آن دو شرح نیز اشتباهات دیگری در توضیح و تفسیر ابیات دارند که ارزیابی آن‌ها مجال دیگری می‌طلبد.

۲. پیشینه نقد توضیحات و تعلیقات استاد وحید دستگردی بر خسرو و

شیرین نظامی

پس از چاپ پنج گنج نظامی با تصحیح و تعلیقات استاد وحید دستگردی، چند مقاله در نقد تعلیقات و توضیحات ایشان نوشته شده است. ظهیر اسلامزاده دزفولی در مجله ارمغان مقاله‌ای با عنوان «خسرو و شیرین» (۱۳۱۵) نوشته است که خود دستگردی آن را چاپ کرده و بر نقدهای آن حواشی‌ای هم نوشته. حمید حقیقی نخجوانی نیز در فاصله سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۴ در مجله دانش روز، در هفت مقاله با عنوان «نقدی بر خسرو و شیرین نظامی» به نقد و ارزیابی تصحیح و حواشی وحید دستگردی پرداخته است. نقد حقیقی نخجوانی - که شامل ارزیابی تمام متن خسرو و شیرین است - هم شامل مسائلی مربوط به ضبط و تصحیح ابیات است و هم برخی از اشتباهات وحید دستگردی در حوزه مفهوم ابیات و معنی واژگان را رفع کرده. اطلاع و آگاهی نگارنده از این هفت مقاله، مرهون کتاب فرهنگ نظامی پژوهی خانم زینب نوروزی است. اسحاق طغیانی و منیره سلطان‌الکتابی نیز مقاله‌ای نوشته‌اند تحت عنوان «اندر پس لفافه‌ها، بررسی و تحلیل برخی از ابیات خسرو و شیرین نظامی» (۱۳۸۸) که به تبیین معنای برخی ابیات و ارزیابی تعلیقات وحید دستگردی و شارحان دیگر پرداخته‌اند. البته شارحانی همچون برات زنجانی و بهروز ثروتیان در بخش تعلیقات و توضیحات خود بر خسرو و شیرین و دیگر منظومه‌های نظامی نیز گه‌گاه به نقد و مقایسه درک و دریافت‌های خود با حواشی وحید پرداخته‌اند.

حال به بررسی و ارزیابی برخی از حواشی و تعلیقات استاد وحید دستگردی می‌پردازیم و پیشنهادهای خود را نیز ارائه می‌دهیم:

۳. تفسیر و گزارش نادرست کلی ابیات

۱.۳ «گر از نعلش هلال اندازه گیرد / فلک را حلقه دروازه گیرد

یعنی اگر هلال خود را از نعل اسب او اندازه گیرد، آنقدر بزرگ می‌شود که دایره فلک حلقه دروازه هلال خواهد شد، نه هلال حلقه گوش فلک» (۲۷، پاورقی ۵)***. از این توضیحات استاد وحید دستگردی، چیزی عاید عظمت ممدوح نمی‌شود و مفهوم و معنای

ماحصلی هم از این شرح مستفاد نمی‌شود؛ بنابراین می‌توان چنین معنایی را پیشنهاد داد: اگر هلال ماه بخواهد عظمت نعل اسب او را بسنجد، خودِ هلال ماه که هیچ، بلکه فلک هم در برابر نعل آن چیزی نیست و به مثابه حلقه دروازه آستان ممدوح خواهد بود. البته بیت خالی از تکلف و تعقید نیست. اندازه گرفتن را در معنای «سنجیدن» در جای دیگری نیز در خسرو و شیرین به کار برده:

گر اندازه ز چشم خویش گیرد بر آهویی صد آهو بیش گیرد

(نظامی، ۱۳۸۷: ۵۲).

توضیح زنجانی در این خصوص درست نیست: «اگر هلال نعل اسب ممدوح را سرمشق خود قرار دهد ترقی می‌کند و فلک را به جای حلقه دروازه خود به کار می‌برد» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۳۳۹). همچنین توضیح ثروتیان در خصوص این بیت نامفهوم و نادرست است: «هلال اگر خود را با نعل او بسنجد باید آنچنان بزرگ بوده باشد که حلقه و دایره فلک را در دروازه فلک بگیرد و دیگر فلکی دیده نشود. جای تأمل است!» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۵۵۰).

۲.۳ «ز نقاشی به مانی مژده داده/ به رسّامی در اقلیدس گشاده

یعنی از نقاشی جهان را به مانی دیگری مژده داده و از رسّامی و هندسه بار دیگر در ورود اقلیدس را به عالم خاک برگشاده بود» (۴۸، پاورقی ۱). در این جا مقصود از «اقلیدس» نام ریاضی‌دان معروف نیست، بلکه مقصود کتاب هندسه اقلیدسی است؛ در لغت‌نامه آمده است: «اقلیدس کتابی است در حکمت و هندسه که به نام خود مؤلف مشهور شده است». در وصف فرهاد نیز «اقلیدس» همراه با فعل «گشودن»، در معنای کتاب آمده است:

به وقت هندسه عبرت‌نمایی مجسطی دان و اقلیدس گشایی

(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۱۶)

هم‌چنین گفتنی است که معنای مورد نظر استاد دستگردی، با سیاق نحوی و وزن مصرع دوم نمی‌خواند؛ واژه «رسّامی» بین دو حرف اضافه آمده است. بنابراین معنای مصرع دوم این است که شاپور در کشیدن و رسم اشکال، آن‌چنان توانایی و مهارت دارد که

نقدی بر شرح خسرو و شیرین نظامی، ... (قدرت قاسمی پور) ۳۲۷

می تواند مشکلات کتاب اقلیدس را بگشاید یا این که گویی هنگام رسم اشکال، کتاب اقلیدس را گشوده و از آن مُحاکات می کند.

زنجانی (۱۳۷۶: ۳۷۶) و بهروز ثروتیان (۱۳۸۶: ۵۶۴) نیز همین معنی مورد نظر نگارنده را لحاظ کرده اند.

۳.۳ «اگر دولت بود کارم به دستش / چو دولت خود کنم خسروپرستش

یعنی اگر کار من در دست شیرین دولت و سلطنت باشد، چو سلطنت خسروپرستش می کنم» (۵۶، پاورقی ۱). در این جا واژه «دولت» به معنای «بخت و اقبال» است همچنان که در جای دیگر هم در خسرو و شیرین در وصف خسرو گفته است:

«به هر سالی که دولت می فزودش خرد تعلیم دیگر می نمودش»

(۴۰).

بنابراین معنای بیت این است که اگر بخت و اقبال همراه من باشد و شیرین را بیابم، او را همانند بخت و اقبال که پرستنده خسرو است، مشتاق و پرستنده خسرو خواهم کرد. حقیقی نخجوانی نیز همین معنی را برای این بیت در نظر گرفته و گفته: «اگر دولت یعنی بخت و اقبال به من یاری کند که او را به دست آورم مانند بخت و اقبال خسرو پرستش می کنم» (حقیقی نخجوانی، ۱۳۵۲: ۲۵۲).

۴.۳ «نه دل می داد از ازو دل بر گرفتن / نه می شایستش اندر بر گرفتن

یعنی چون نقش تهی بود، شایسته کنار و آغوش نبود» (۶۰، پاورقی ۳). زنجانی نیز تقریباً همین معنی را آورده: «از آن تمثال نمی توانست دل برگیرد و نه می توانست آن را در آغوش بگیرد (زیرا نقاشی بود و نمی شد کاغذ را بغل کرد)» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۳۹۴). این بیت در خصوص شیرین است هنگامی که شاپور تصویر خسرو را بر درختی آویزان می کند و در معرض دید شیرین می گذارد؛ در این جا مقصود بی فایده گی در آغوش کشیدن تصویر نیست، بلکه مقصود این است که شیرین به سبب شرم حضور، برای خود شایسته نمی دید آن تصویر را در آغوش بگیرد و بر سینه بفشارد.

۵.۳ «در آن مینوی میناگون چمیدند / فلک را رشته در مینا کشیدند»

یعنی در آن بهشت سبزرنگ چمیده و سبزه فلک را به رشته تسخیر درآوردند» (۶۲، پاورقی ۶). قبل از این‌که معنای پیشنهادی خود را ذکر کنیم، به توصیفی که در مرزبان‌نامه آمده ارجاع می‌دهیم که می‌تواند پرتوی بر مقصود مصرع دوم بیفکند: «شگال خرسوار: مرا در این نواحی به مرغزاری وطن است که عکس خُصرتِ آن بر گنبد خضرای فلک می‌زند» (وراوینی، ۱۳۷۵: ۸۴). معنی ارائه‌شده مصرع دوم گزارش دقیق بیت نیست، زیرا رابطه بین فلک و مینا (استعاره از سبزه چمن) تبیین نشده، هم‌چنین در مصرع دوم «را» نشانه فک اضافه است و نه نشانه مفعولی؛ بنابراین رشته فلک، کنایه از انوار و شعاع خورشید می‌تواند باشد. بیت در وصف گل‌گشت شیرین و یارانش در مرغزار است. شاعر در این بیت می‌خواهد هم‌پوشانی و تقارن سبزه مرغزار و سبزه فلک را توصیف کند و به گونه‌ای غیر مستقیم و مجازی، این پیوستگی را به آن زیبارویان نسبت داده؛ یعنی آن زیبارویان گویی رشته انوار فلک را به چمن میناگون بستند.

در این خصوص زنجانی حاصل معنی را بیان و ساده‌سازی کرده، ولی تعقید بیت را نگشوده: «یعنی هم از سبزی فلک و هم از سبزی چمن استفاده کردند» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۳۹۶). ثروتیان نیز معانی بسیار دور از ذهنی را بیان کرده و در نهایت به ابهام شعر معترف شده: «ظ، از گل‌ها برای ریختن در شیشه، گلاب کشیدن. بالکنایه به کار گل و آرایش پرداختن و تن بلورین خود را به گل و گلاب آمودن» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۵۵۶).

۶.۳ «بینی چشمه‌ای کز آتش دل / ندارد تشنه‌ای را پای در گل»

در این بیت و بیت بعد از چشمه‌سارها نکوهش می‌کند و می‌گوید هیچ چشمه‌ای نیست که تشنگان آتشین دل را از فراق پای در گل نمی‌دارد» (۸۳، پاورقی ۴). ایراد توضیح شارح نخست در این است که «آتش دل» را به «تشنگان آتشین دل» نسبت داده‌است؛ در آن صورت سبب اعمال کینه‌آمیز چشمه‌ها توجیه نمی‌شود. «آتش دل» برمی‌گردد به «چشمه» و آن را تعبیر به حقد و آسیب ذاتی جهان می‌کنیم و معنی این می‌شود که هیچ چشمه‌ای نیست که از روی آتش حقد و کینه آدمی را دچار گرفتاری نکند. نکته دوم ایهامی است که در تعبیر کنایی «پای در گل داشتن» آمده‌است؛ فرد اگر بخواهد از آب

چشمه بنوشد، لازم است پایش را کنار گِلِ چشمه بگذارد و بعد آب بنوشد؛ شاعر این امر واقعی را در مقام پادافره چشمه‌ها برای بهره‌مندی آدمی، تعبیر کرده.

توضیح ثروتیان در خصوص این بیت درست به نظر نمی‌رسد و با سیاق متن نمی‌خواند: «هرچشمه‌ای همه تشنگان را دور خود جمع می‌کند و نمی‌گذارند بروند» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۵۸۷). توضیح و معنای برات زنجانی درست است، لیکن ایهام و مقصود بیت را تبیین نکرده‌اند: «یعنی چشمه‌ها هم تا کسی را پای در گل نکنند آبی نمی‌دهند» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۴۲۱).

۷.۳ «به رسم خسروی بناختندش / ز خسرو هیچ وانشناختندش

یعنی به رسم پادشاهی او را نواخته و فرقی میان او و خسرو در خدمتگزاری نگذاشته و هردو را یکی شناختند» (۸۹، پاورقی ۳). این توضیح پذیرفته نیست، زیرا کنیزان خسرو چندان روی خوشی به شیرین نشان نمی‌دهند و همین تکدر خاطر باعث رفتن شیرین به قصر سنگی می‌شود. در خصوص مصرع دوم می‌توان گفت مقصود این است که شیرین چنان در زیبایی شبیه خسرو بود که کنیزان خسرو تفاوتی بین این دو قائل نبودند و آن دو را از هم تمیز نمی‌دادند.

۸.۳ «چو خسرو دید کایام آن عمل کرد / کمند افزود و شادروان بدل کرد

یعنی بر اندازه کمند گرفتاری و اندوه افزود و شادروان بلند را به کوتاه بدل کرد تا کمند بدان برسد» (۱۰۸، پاورقی ۷). مفهوم خاصی از توضیح شارح گرفته نمی‌شود. این بیت در خصوص آگاهی یافتن خسرو از مرگ پدرش، هرمز، است. در این جا «کمندافزودن و شادروان بدل کردن» معنایی کنایی با زمینه‌ای واقعی دارد؛ تاکنون خسرو در عالم بزم به سر می‌برده، اما پس از مرگ هرمز او باید مهیای رزم و کار مُلک شود؛ بنابراین برای نگهداری مُلک هم بر اندازه کمند «دشمن‌گیری» می‌افزاید و هم شادروان بزم را به خیمه‌گاه رزم بدل می‌کند. طغیانی و سلطان‌الکتابی نیز این بیت را برای بررسی آورده‌اند، لیکن توضیحات ناصواب دیگر شارحان را آورده‌اند و خود معنایی پیشنهاد نداده‌اند (طغیانی و سلطان‌الکتابی، ۱۳۸۸: ۳۵).

در خصوص این بیت توضیحات زنجانی نیز درست نیست: «کمند افزودن: وسیله گرفتاری را وسعت بخشیدن؛ شادروان بدل کردن: وسایل بزم را تغییر دادن» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۴۳۹). توضیح مجمل ثروتیان، درست است: «خیمه و خرگاه آسایش و نشاط و بزم را جمع کرد، جامه رزم پوشید و سپاه گرد آورد» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۶۰۰-۵۵۹).

۹.۳ «ازین سو زهره در گوهر گسستن / وزان سو مه به مروارید بستن

مروارید دریا منسوب به ماه و گوهر کان منسوب به زهره است، یعنی از یک طرف زهره عقد گهر درگسسته و دانه‌های گهر در کانه می‌نشایند و از طرف دیگر ماه مروارید در صدف‌ها می‌بست» (۱۳۱، پاورقی ۴). درست است که در تلقی قدما به تأثیر آفتاب، سنگ‌های قیمتی پدید می‌آیند، لیکن در این جا مقصود، وصف شب و نورافشانی ستارگان و سیارگان است. منظور از گوهر گسستن زهره، استعاره از نورافشانی آن است و منظور از مروارید بستن ماه، استعاره از هاله یا خرمن ماه است که گویی گردن‌بندی از مروارید بر خود بسته است.

زنجانی معنی دیگری را برای این بیت آورده که البته نادرست نیست، لیکن دقیق هم نیست: «ستاره زهره رشته گوهر را پاره می‌کرد و ماه آسمان گوهرهای گسسته با مروارید به رشته می‌کشید (حرکت ماه و گذشتن آن از مقابل ستاره‌ها به مروارید بستن تعبیر شده است)» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۴۵۴). ثروتیان نیز ضمن اجمال، همین معنی مورد نظر نگارنده را بیان کرده و گفته: «اشاره به نورافشانی زهره و به وجود ستارگان پروین در اطراف ماه» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۶۱۳).

۱۰.۳ «وگر خواهی به شاهی بازیوست / دریغا من که باشم رفته از دست

یعنی اگر به پادشاهی خواسته باشی پیوست بایست به ترک من گفته و دریغ‌خوار باشی» (۱۵۶، پاورقی ۱). در این جا مقصود شیرین این نیست، بلکه منظورش این است که اکنون وقت عشق‌بازی نیست و هنگام تدارک کار مُلک است؛ تفصیل بیت نیز این است که اگر تکاپویی بکنی و به پادشاهی برسی، بسیار خوب است؛ و گرنه من تو را ترک خواهم گفت و آن‌گاه دریغا که من را از دست داده‌ای.

۱۱.۳ «زمین را پیل بالا کند خواهم / دبه در پای پیل افکند خواهم

یعنی پیل وجود خودم را بعد از این رزم‌آموز کرده و از بزم کناره‌گیر می‌شوم» (۱۵۷، پاورقی ۱). در این جا مقصود مصرع اول این است که از اثر سم اسب خود، زمین را زیر پای خود به اندازه قامت پیلان خواهم کنند. در مصرع دوم نیز مقصود از «پیل» پیکر خود خسرو نیست؛ بلکه منظور شاعر این است که برای رزم و کشتن دشمنان، پیلان را تربیت جنگی می‌دهم که دشمنان را لگدمال کنند و از ورد به معرکه نبرد نهراسند؛ در لغت‌نامه در خصوص «دبه در پای پیل افکندن» آمده است: «رسم است که پیلان را برای دلیرساختن دبه‌ها پر از کلوخ و غیره کنند و در پای آن‌ها اندازند و جنبانند تا از آن‌ها صداهای مکرر موحش برآید و چون این‌ها بر آن ثبات ورزند در معارک از آواز تفنگ و غیره بر سر وحشت نمی‌آیند (از آندراج): ز پرخاش او پیش گیرم رحیل / نیندازم این دبه در پای پیل. نظامی».

توضیح زنجانی در خصوص مصرع اول درست نیست: «یعنی دامی برای شکار پیلان خواهم گسترد و پیل‌ها را برای تنبیه دشمنان تربیت خواهم کرد» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۴۷۰). توضیحات ثروتیان نیز درست نیست و دور از ذهن است: «یعنی زمین را زیر و رو خواهم کرد و جنگ‌آموزی خواهم نمود [...] یعنی من پیل خواهم شد و کره خاکی دبه پیل خواهد بود» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۶۲۹)

۱۲.۳ «ز خر برگیرم و بر خود نهم بار / خران را خنده می‌آید بدین کار

یعنی بار پادشاهی را از پشت خران آدمی‌رنگ برگرفته و بر دوش خود گذاشتم، خران را از کار من خنده می‌آید» (۱۶۹، پاورقی ۲). این بیت از زبان خسرو در حکم تمثیل آمده است و مقصود خسرو آن است که تحمل کار مُلک و اطوار عشق با هم دشوار است، باید کسانی باشند که تیماردار من باشند، وگرنه مثل این می‌ماند که کسی بار را از خر برگیرد و خود آن‌ها حمل کند؛ اگر هم چنین کند نادانان هم بر او خنده می‌زنند.

۱۳.۳ «نباید تیزدولت بود چون گل / که آب تیزرو زود افکند پل

یعنی نباید مانند گل به زودی در باغ شکفت و دولت صفای خود را تند و تیز آشکار کرد زیرا آب تندرو زود در مانده و بی‌طاقت می‌شود. پل افکندن و پل شکستن: به معنی خسته و محروم و بی‌طاقت شدن است» (۱۷۳، پاورقی ۳). در خصوص شرح مصرع دوم، معنای «زیرا آب تندرو زود در مانده و بی‌طاقت می‌شود» مستفاد نمی‌شود، بلکه منظور این است که نباید در عاشقی شتاب و مسارعت به خرج داد، زیرا موجب تباهی می‌شود، همان‌گونه که تُندآب موجب تخریب پل می‌شود؛ مصرع دوم در حکم تشبیه تمثیلی است. البته در بافت دیگری که نظامی گفته است «گهی بر آب چشمه پل شکستی» توضیح استاد وحید درست است (رک. خسرو و شیرین، ص ۸۵).

۱۴.۳ «ز چشم پادشاه افتاد رای / که بدرایی کند در پادشاهی

یعنی رأی بدرایی و ستمگری در پادشاهی از چشم پادشاه حقیقی افتاده است و کسی که رأی بد دارد، پادشاه نیست بلکه غارتگر است، یا آنکه فکر و رأی بدی که آن رأی با پادشاه بدرایی است و عاقبت زیان وی می‌شود، از چشم شاه افتاد و پسندیده نیست. در این صورت مصرع ثانی صفت 'رأی' در مصرع اول است». (۱۸۱، پاورقی ۵). توضیح شارح بیش‌تر مفهوم بیت را مبهم کرده است. می‌توان گفت که شاعر از جناس تام بین «رای» به معنای پادشاه هندی و «رای» به معنای اندیشه، استفاده کرده؛ بنابراین مقصود بیت این است که آن حاکمی که در حکم‌رانی خود بداندیشی کند، از چشم پادشاه می‌افتد. شاید بتوان پادشاه را در معنای «خداوند» هم معنی کرد. با این حال، بیت خالی از تکلف و تعقید نیست.

۱۵.۳ «شراره زان ندارد پرتو شمع / که این نور پراکنده است و آن جمع

یعنی پرتو شمع از آن سوزندگی ندارد که نور پراکنده است، برخلاف شراره و شعله شمع که به سبب نور مجتمع سوزنده است» (۱۶۹، پاورقی ۵). این بیت مصداقی است برای دو بیت قبل که از زبان خسرو گفته: «پراکنده‌دلیم، بی‌نور از آنم». توضیحات و عبارات

آشفته می‌نمایند؛ مقصود این است که شراره نورش پراکنده است و سوزندگی ندارد، ولی شمع نورش مجموع است و سوزندگی دارد.

۱۶.۳ «فلک را تا کمان بی‌زه نگردهد / شکار کس درو فربه نگردهد»

تا کمان فلک بی‌زه نشود، آدمیان که شکار اویند فربه نخواهند شد و بی‌زه شدن این کمان هم تا شکارها هستند محال است. اضافه «شکار کس» بیانی است، یعنی شکار او که کسان هستند» (۱۷۹، پاورقی ۷). با توجه به ساختار نحوی بیت، تبیین شارح درخصوص اضافه «شکار کس» پذیرفتنی نیست؛ اضافه هم بیانی نیست، بلکه اختصاصی است. یعنی تا زمانی که کمان فلک بی‌زه و بی‌تیر نشده، شکار و صید اشخاص و افراد فربه نمی‌شود، بلکه خود فلک آن‌ها را از دست افراد شکار می‌کند و می‌ریاید.

زنجانی نیز همین معنی را لحاظ کرده: «وقتی که کمان فلک بی‌زه شد آن وقت است که شکار کسی می‌تواند فربه شود» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۴۸۷). ثروتیان بدون تبیین و ترجمانی کردن بیت، به حاصل معنای بیت اکتفا کرده؛ امری که چندان برای گزارش ابیات دشوار مناسب نیست: «دنیا هرگز نمی‌گذارد کسی به همه آروزهای خود برسد» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۶۴۵).

۱۷.۳ «کسی کش در دل آمد سربریدن / نیارست از سیاست بازیدن»

کسی که در دل وی برای یک نظر گستاخانه به شاه سیاست سربریدن راه یافته بود، زهره بازیدن به شاه نداشت» (۱۸۴، پاورقی ۴). با توجه به این که این بیت در باب مجلس بار خسرو در بحبویه شورش بهرام چوبین است، می‌توان گفت مقصود شاعر این است که آن کسی که جلاد و آدم‌کش بود (کسی که سربریدن افراد را به دل خود راه می‌داد، یا دل سربریدن داشت) نیز از ترس و هیبت خسرو نمی‌توانست سرش را بالا بگیرد. شاعر به جای آن که بگوید «جلاد»، به طریقی کنایی، توصیفش کرده.

زنجانی همین معنی نگارنده را لحاظ کرده: «کسانی که ظالم و آدمکش و جلاد بودند از ترس حتی نمی‌توانستند جلوی خود را به درستی ببینند» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۴۹۲). البته، واژه «ظالم» در این جا زیادی می‌نماید، زیرا مقصود جلادان مزدور پادشاه است، نه این که ظالمانی

که بخوانند مکافاتشان بدهند. ثروتیان بیت را گزارش لفظ به لفظ کرده و مقصود را کامل بیان نکرده: «کسی که سربریدن از دلش می‌گذشت و بر ذهنش خطور می‌کرد بلافاصله سیاست می‌شد و دیگر یارای دیدن نداشت، یعنی از ترس سر بلند نمی‌کرد» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۶۵۰).

۱۸.۳ «مشو غره بدان خرگوش زرفام / که بر خنجر نگارد مرد رسام

که چون شیران بدان خنجر ستیزند بدو خون بسی خرگوش ریزند

یعنی خرگوشی که بر خنجر نقش شده، خنجرگیر و جنگجوی نیست و با همان خنجر شیرمردان خون هزار خرگوش را خواهند ریخت» (۱۸۹، پاورقی ۵). در این جا منظور شاعر زنهاردادن است از این که دشمن را نباید کوچک شمرد؛ بنابراین می‌گوید به طریقی تمثیلی می‌گوید: فریفته ظاهر آرام و بی‌آزار نقش زرفام و بی‌جان خرگوشی که بر شمشیرها بسته شده، مشو زیرا پهلوانان به مدد آن هزاران فرد ترسو را از میان برمی‌دارند.

زنجانگی تفسیر و معنای ناپذیرفتنی و بعید و بدون پشتوانه‌ای برای این بیت آورده: «خنجرساز برای یمن و شگون روی خنجر خرگوش زرفام می‌نگارد. به این نقش خرگوش که حتماً فتح را برای این خنجر پیش خواهد آورد، معتقد و مغرور مباش» (زنجانگی، ۱۳۷۶: ۴۹۷). تفسیر ثروتیان نیز از این ابیات بسیار بعید و معنی را برعکس بیان کرده: «تمثیل است بر این که خنجر زرنگارداشتن دلیل شیرمردی نیست و در واقع دارندگان خنجر با نقش خرگوش زرین را، به کنایه‌ای غریب به خرگوش همانند کرده» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۶۵۴).

۱۹.۳ «گر آید خسرو از بت‌خانه چین / ز شورستان نیابد شهد شیرین

یعنی اگر خسرو از بت‌خانه چین آمده و در حسن و زیبایی نگار چینی باشد، از شورستان چنین شور و تندی که در سر دارد شهد شیرین را نخواهد خورد» (۲۰۵، پاورقی ۴). این بیت از جمله ابیاتی است در خصوص عتاب کردن شیرین به شاپور و شیگوه از این که خسرو ملازم مریم رومی است؛ بنابراین مقصود بیت این است: اگرچه خسرو از نزد زیبارویانی به زیبایی بتان چینی می‌آید، چون به این جا برسد شورستانی را خواهد دید که شهد و شیرینی

از آن نخواهد یافت. گفتنی است که واژه «شیرین» ایهاماً به کار رفته و مقصود از «شورستان» محل زندگی شیرین است و نه خاطر خسرو.

نخجوانی درخصوص این بیت توضیحی داده است که درست نمی‌نماید: «مراد از شورستان مریم است نه شور و شوق» (حقیقی نخجوانی، ۱۳۵۳: ۴۴۱). زنجانی نیز «بت‌خانه چین» را «کنایه از مشرق‌زمین» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۵۰۸) گرفته که درست نیست، چون این‌جا صحبت از آمدن خسرو «چون خورشید» از مشرق‌زمین در میان نیست. ثروتیان بت‌خانه چین را «قصر خسرو» گرفته که درست است (۱۳۸۶: ۶۶۹).

۲۰.۳ «گر از فرمان من سربرگراید / بگو فرمان فراق راست، شاید

فرمان در اینجا به معنای مرگ است و هلاک، یعنی اگر به فکر مرگ و هلاک من است، بگو فرمان هلاکت من در دست فراق توست» (۲۱۰، پاورقی ۱). درست است که در متون فارسی «فرمان یافت» به معنای مرگ است، اما در این‌جا با توجه به بافت بیت، دلیلی برای این معنا نیست، زیرا شیرین دارد «تهدیدهای مادگانه» می‌کند و می‌گوید: به خسرو بگو که اگر از تهدیدها و فرمان‌های جدایی من سربرگرداند، خوب چه بهتر! و گرنه فراق و جدایی، بین ما حکمیت می‌کند و فرمان خواهد راند. در این‌جا، شاعر «فراق» را یک جاندار انگاشته، در بیت بعد هم می‌گوید:

فراقش گر کند گستاخ‌بینی بگو: برخیزمت یا می‌نشینی؟

(۲۱۰).

البته مصرع دوم فصیح نمی‌نماید، زیرا فعل «شاید» گویی برای پرکردن وزن آمده است. زنجانی در مصرع دوم «فرمان فراق راست» را به صورت ترکیب «فرمان فراق» خوانده و به معنی «نابودی و مرگ» آورده، که هم معنی و هم خوانش نادرست است (زنجانی، ۱۳۷۶: ۵۱۰). توضیحی که ثروتیان برای بیت آورده، درست نیست: «اگر از فرمان من سرپیچی کند- با او به ملایمت رفتار کن و تو نیز از حرف خود برگرد- و بگو که: چه می‌دانم شاید شیرین هم فرمان داده است تا از وی دوری گزینی» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۶۷۲). لطف مصرع دوم، در همین «جان‌دارندرای فراق» است که ثروتیان لحاظ نکرده.

۲۱.۳ «مزن آتش درین جان ستم‌کش / رها کن خانه‌ای از بهر آتش»

یعنی جان مرا مسوز و نابود مکن. بگذار خانهٔ وجود من از سوز دل آتشکدهٔ پرستش تو باشد» (۲۱۳، پاورقی ۴). با توجه به شکوه و روی‌گردانی شیرین از خسرو، شیرین در خطاب به خسرو می‌گوید: مرا ترک کن و بگذار خانهٔ دل من پرستش‌گاهِ خدای باشد؛ در بیت پنجم همین صفحه هم می‌گوید:

رها کن تا در این محنت که هستم خدای خویشتن را می‌پرستم

۲۲.۳ «تو را خاکی است خاک از در گذشته / مرا آبی ست آب از سر گذشته»

یعنی تو را خاکی خانه‌ای است که خاک از در برگزشته و در خانه را به روی من مسدود کرده و مرا دریای آبی است از سرشک که از سرم بالا رفته و در شرف هلاکم» (۲۱۴، پاورقی ۱). معنای مصرع اول، مقصود شاعر را نمی‌رساند. در اینجا شیرین در مقام مقایسهٔ حالات عاشقی بین خود و خسرو است و می‌گوید: نسبت و پیوندِ عاشقانهٔ من و تو در مقام مقایسه، همچون خاک و آب است؛ گرد و خاکِ عشق از درگاه تو گذشته و کنار رفته، اما من دچار آب و اشکی شده‌ام که از سرم هم گذشته و دارم هلاک می‌شوم. درخصوص مصرع اول هم می‌توان گفت که زحمت خاک وجود من از درگاه و آستان تو کم شده است

۲۳.۳ «در آن حلقه که بود آن ماه دل‌سوز / چو مار حلقه می‌پیچید تا روز»

یعنی در حلقهٔ تدبیر شیر آوردن از راه دور، آن ماهِ دلسوخته تا روز چون مار برخود می‌پیچید» (۲۱۶، پاورقی ۱). در این جا مقصود از حلقه، قصرِ سنگی شیرین است و نه حلقهٔ تدبیر.

۲۴.۳ رطب‌هایی که نخلش بار می‌داد / رطب را گوشمال خار می‌داد

گوشمال خار، خواری است، یعنی رطب‌های گفتار او رطب عزیز را چون خار خوار می‌کرد» (۲۱۸، پاورقی ۴). این معنی و برداشت درست نمی‌نماید؛ مقصود این است

که سخنان شیرین همانندِ رطبِ او، که نخلِ زبانش ادا می‌کرد، گویی خاری بودند که رطبِ واقعی را گوشمال می‌داد و تنبیه می‌کرد.

۲۵.۳ «بلی باشد ز کار آدمی دور/ بهشت و جوی شیر و حوضه و حور

مراد از بهشت و حور نقش جمال شیرین است که بر سنگ تراشیده بود» (۲۲۱، پاورقی). این بیت درخصوص موضعی است که فرهاد در کار کردنِ کوه برای جوی شیر است و شیرین نیز در آنجا حضور یافته؛ صحبتی از کردن نقش شیرین بر کوه هم نیست. مقصود از «حور» خود شیرین است و لطفِ معنا در همین است که شاعر از اجتماع این‌ها بر سر ذوق آمده و گفته است چنین انجمنی را گویی: «نکرده است آدمی هست آفریده» (همان). ثروتیان توضیحی داده که لطف بیت را بیان نکرده: «بلی بهشت و جوی شیر و حوضه کوثر و حور را انسان نمی‌تواند بسازد بلکه کار خدا و آفریدگار است» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۶۷۸).

۲۶.۳ «دلش زان ماه بی پیوند بینم/ به آوازش ازو خرسند بینم

یعنی آن محرم گفت: فرهاد اگرچه می‌گوید دلم درد عشق شیرین دارد ولی چنین نیست و در دل پیوند عشق شیرین ندارد بلکه به آوازه و شهرت عاشقی خرسند است» (۲۲۷، پاورقی ۱). «آواز» در این جا به معنای آوازه و شهرت نیست. مقصود شاعر این است که چون فرهاد از شیرین مهجور افتاده، حالش چنان شده است که فقط به شنیدن آواز و صدایی از شیرین خرسند است؛ بیت بعد مؤید این معنی است:

زبس کارد به یاد آن سیمتن را فرامش کرده خواهد خویشتن را

زنجانی هرچند معنی مصرع دوم را درست دریافته، لیکن نهادِ مصرع اول را شیرین گرفته که درست نیست؛ نهاد، فرهاد است: «شیرین پیوندی با دل او ندارد» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۵۲۲).

۲۷.۳ «تو را پهلوی فربه نیست نایاب / که داری بر یکی پهلوی دو قصاب

یعنی تو را گوشت پهلوی گوسفند فربه وصال در عشق نایاب نیست زیرا دو قصاب یک پهلوی از دو چشم خونریز همراه داری و پهلوی فربه وصال را یکی از آنان برای تو تهیه خواهد کرد. یک پهلوی بودن: کنایه از پافشاری در لجاجت است» (۲۴۰، پاورقی ۴). این بیت سخن شکوه‌آمیز فرهاد خطاب به شیرین است. مقصود از دو قصاب چشمان خونریز شیرین نیست، بلکه مقصود خسرو و فرهاد است. در این بیت هم اصلاً صحبت از «یک پهلوی بودن در معنای پافشاری» نیست آن‌چنانکه حقیقی نخبجوانی هم پنداشته: «دو عاشق یک پهلوی و یک دنده (یعنی خسرو و فرهاد) داری» (حقیقی نخبجوانی، ۱۳۵۲: ۵۳۳)؛ زیرا «یک پهلویی» به معنای پافشاری از بیت مستفاد نمی‌شود. اما معنای بیت: برای تو پهلوی فربه وصال نایاب نیست؛ هرچه بخواهی فراهم می‌آوری، زیرا همانند پهلوی فربه گوسفندی که دو قصاب خواهنده داشته باشد، تو هم دو عاشق مشتاق، یعنی خسرو و فرهاد، داری که خریدار تو هستند. بیت اشاره به شگرد گوسفند خریدن قصابان دارد که برای انتخاب، دست بر پهلوی آن می‌زدند تا میزان گوشت آن را بسنجند.

توضیح ثروتیان در باب این مصرع درست نیست: «دو قصاب بر یکی پهلوی داشتن، کنایه از زیادی قربانی است که مستلزم وجود قصابان بیشتر است و اشاره به وجود دو چشم خونریز شیرین و یا خسرو و شاپورا» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۶۹۴). مقصود مصرع کنایه از زیادی قربانی نیست، بلکه کنایه از زیادی خواهندگان قربانی یا گوسفند است.

۲۸.۳ «به دانگی گرچه هستم با تو درویش / توانگروار جان را می‌کشم پیش

دانگی و دانگانه: عبارت از آن است که گروهی در غذایی شرکت کرده سهم بدهند... یعنی در شرکت عشق و وصال اگرچه نسبت به تو درویشم ولی به رسم دانگی جان خود را می‌دهم» (۲۴۲، پاورقی ۴). «دانگی» در این جا صفت نسبی نیست، بلکه به معنای یک دانگ است و مقصود مقدار اندک است: «دانگی از دینار یا درم، شش یک دینار و یا درم است، در ارزش و در این حال ظاهراً از دانگ مسکوکی که در بها سدس دینار و یا سدس درم بوده است مراد دارند، و به عبارت بهتر در برابر دینار و یا درم و یا درست، دانگ که به کار می‌رفته مرادف شکسته و یا پول خرد و پشیز بوده است: قضا برداشت از پیش تو صد گنج / کنون دانگی همی جوئی به صد رنج؛ فخرالدین اسعد گرگانی»

(لغت‌نامه). بنابراین، فرهاد می‌گوید: هر چند به سبب داشتنِ دانگی و سرمایه‌بی‌ارزشی از جان، در برابر تو و برای تو درویش هستم، لیکن همین را توانگروار پیش‌کش تو می‌کنم.

۲۹.۳ «قبا تنگ آید از سروش چمن را/ درم واپس دهد سیمش سمن را

یعنی قبا چمن بر سرو قامت او تنگ و جای او بالاتر از چمن است» (۲۷۸، پاورقی ۲). در این جا مقصود شاعر تنگ‌بودن قبا چمن بر قامت شکر اصفهانی نیست؛ منظور شاعر در این جا مقایسه بین شکر اصفهانی و طبیعت و به نوعی برتری دادن او بر پدیده‌های طبیعی است؛ بنابراین شاعر می‌گوید: در برابر سرو قامت او، چمن گویی از حسد قبا بر تنش تنگ و دچار خفقان شده. البته لطف و حسن تعلیلی در اسناد تنگ‌قبایی به چمن دیده نمی‌شود و بنابراین توصیف شاعر تکلف دارد. ثروتیان نیز در خصوص تعقید این شعر گفته است: «بیت تعقید معنوی دارد و لذت و خوشی ابداع هم ندارد».

۳۰.۳ همه در نیمه‌شب نوروز کرده/ به کار عیش دست‌آموز کرده

یعنی نیمه‌شب تاریک را از خوشی و خرمی رخسار عید نوروز کرده» (۲۸۰، پاورقی ۵). در این بیت مقصود آن نیست که از جلوه و جمال آن کنیزان، شب‌روشنای روز را گرفته بود، بلکه چون آن کنیزان شکر، «آن‌کاره» بودند، شب‌ها جلوه‌گری و آرایشی می‌کردند هم‌چون آرایش پرآب و رنگ نوروز.

ثروتیان با شک و تردید در خصوص «نوروزکردن» گفته است: «ظ، آراستن و جشن گرفتن!» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۷۲۰).

۳۱.۳ درو پیچید و آن شب کام دل راند/ به مصروعی بر افسونی غلط خواند

یعنی در حالت صرع مستی افسون غلطی خواند و مواصلت اشتباهی به جای آورد» (۲۸۱، پاورقی ۲). در این بیت، مقصود از شخص مصروع، همان شخص کام‌بخش جایگزین شکر اصفهانی است؛ بنابراین معنای بیت این است که گویی خسرو بر شخص مصروعی ورد یا ذکر اشتباهی خوانده باشد، چون شخص مصروع، خودش برای خودش اوراد و اذکار نمی‌خواند. البته مصرع دوم که در حکم تمثیل است، خالی از تعقید و تکلف نیست.

شاعر اشتباه‌گرفتن کنیزی را به جای شکرِ اصفهانی، تعبیر به خواندنِ افسونِ غلط کرده است. همین تکلف بیت، موجب ارائه توضیحاتِ متکلفانه از سوی ثروتیان شده است. ثروتیان نیز «مصروع» را خسرو لحاظ کرده، در صورتی که «مصروعی» بین دو حرف اضافه آمده و نهادِ خسرو است و حرف اضافه «بر» هم به معنای «در» نیست که تعبیر به «در» حالتِ مصروعی» شود؛ اگر مقصود این بود که شاعر همان حرف اضافه «در» را به کار می‌برد. توضیحاتِ بعیدِ ثروتیان این است: «به مصروعی بر: در حال گیجی و مستی. افسونی غلط خواند: دارای دو تأویل است: الف: افسونی و جادویی را که کرده بودند، نفهمید و نتوانست بخواند. ب: چون مست بود افسونی غلط خواند و افسونش کارگر نشد» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۷۲۱).

۳۲.۳ «گره بین بر سر من گره خورده و به سبب این گره از حرکت بازمانده، و گره خوردن

آسمان بر سر و گیسوی من سخنی است که هرکس بشنود، بدان می‌خندد و از من باور نمی‌کند» (۲۹۳، پاورقی ۱). شارح تعبیر و تفسیر بعیدی عرضه کرده؛ مقصود این است که چرخ کهن چه گره و گرفتاری‌ای بر سر من آورده، بنابراین بر این گره باید خندید و افسوس خورد.

۳۳.۳ «بکوشم تا خطا پوشیده باشم / چو نتوانم نه من کوشیده باشم

یعنی اگر خطا را نتوانم پوشید، کوشش خود را کرده و به وظیفه رفتار کرده‌ام» (۳۰۲، پاورقی ۵). شیرین با خود دارد می‌گوید که من تلاش می‌کنم که ضمن میزبانی از خسرو، دچار خطا و لغزشی نشوم و پیشاپیش در آغوش او نیفتم؛ اگر هم نتوانستم، به هر حال، من تلاش خودم را کرده‌ام.

۳۴.۳ «اگرچه نار سیمین گشت سیم / همان عاشق کشِ عاقل فریم

یعنی هرچند سیم کوچک پستان من چون نار بزرگ شده ولی به همان زیبایی و حسن هستم که بوده‌ام» (۳۱۷، پاورقی ۶). با توجه به این که انار و سیم هم‌اندازه هستند و

نقدی بر شرح خسرو و شیرین نظامی، ... (قدرت قاسمی پور) ۳۴۱

شاعر صفتِ سیمین را برای انار آورده است، بهتر است سیب و انار را هردو استعاره از رخسار بگیریم و تأکید شاعر را بر تفاوتِ رنگِ ظاهری این دو میوه بدانیم؛ بنابراین شاعر می گوید: هرچند سیبِ سرخِ رخسارِ من همچون انارِ سپید و رنگ پریده شده، باز زیبا و فریبنده هستم.

ثروتیان، درخصوص این بیت توضیحاتی بعید و دور از ذهن آورده، «نار» را آتش گرفته و به مراعاتِ نظیرِ انار و سیب توجه نکرده: «نار سیمین: آتشِ نقره‌ای رنگ، آتش خاکستری، ایهاماً آتش سیمایی (خورشید)» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۷۴۹).

۳۵.۳ «مدان آن دوست را جزدشمن خویش / که یابی چشم او بر روزنِ خویش

یعنی دوستی که در خانه تو از روزن تو به ناموس تو نگاه کند، دشمن است» (۳۳۷، پاورقی ۳). این بیت اگر از بافتش جدا شود، همین معنی شارح را می‌دهد، ولی این سخن خسرو است خطاب به شیرین تا در خانه‌اش را به روی بگشاید و به شیرین می‌گوید: دوستی که فقط به خانه خودش توجه کند و التفاتی به تو نداشته باشد، درواقع دشمن توست؛ مؤید این معنی بیتِ قبلی است که شاعر گفته است:

ره آن کس را راست در کاشانه تو / که دوزد چشم خود در خانه تو

زنجانی نیز همین معنی نادرست را گفته است: «کسی که چشم او اعمال تو را می‌پاید و از زیبایی تو چشم‌چرانی می‌کند دشمن تست» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۵۹۲).

۳۶.۳ «رخ از باغ سبک‌رو حی نسیمی / دهان از نقطه موهوم میمی

لفظِ نقطه موهوم دو میم دارد، یعنی دهان وی به اندازه یک میم از دو میم نقطه موهوم بود» (۳۹۱، پاورقی ۳). با توجه به این که در متون کهن فارسی دهان زیبارویان را به تنگی و کوچکی وصف کرده‌اند، در این بیت نیز شاعر به ساختارِ لفظی واژه موهوم توجه ندارد، چرا این واژه اصلاً منقوط نیست که دهان شیرین نقطه‌ای از یک دو میمی آن باشد؛ بنابراین مقصود این است که دهان شیرین از تنگی همچون میمی ناپیدا و نادیدنی است.

۳۷.۳ «نماند کس درین دیر سپنجی / تو نیز ار هم نمائی تا نرنجی

یعنی در این جهان جای زیست نیست و اگر می‌خواهی از رنج آن آسوده شوی، قبل از مرگ باید مرد» (۴۱۵، پاورقی ۵). توصیه شاعر مردن پیش از مرگ نیست؛ بلکه مقصود آن است که ای انسان! زهار تو هم هرچند باقی نمی‌مانی، لیکن خود را عذاب نده و از این‌که فناپذیری اندوهناک مباش، زیرا این دنیا، دنیای ناپایداری است. در بیت بعد هم برای تأکید می‌گوید:

اگر بودی جهان را پایداری به هرکس چون رسیدی شهریاری؟

(۴۱۵).

۴. گزارش لفظ به لفظ و ظاهری ابیات

در شرح استاد وحید دستگری که گاه ابیات به همان صورتی که شاعر بیان کرده، گزارش و بازگویی شده‌اند، یعنی مقصود و مراد شاعر تبیین نشده؛ در ادامه به این موارد می‌پردازیم:

۱.۴ «مرقع برکش نرماده‌ای چند / شفاعت خواه کارافاده‌ای چند

مرقع: نامه عمل زشت است. رَقْعَ دُنْيَاہُ بَاخْرَتِہُ، یعنی آخرت را رقع و وصله دنیا قرار داد. معنی شعر این‌که مرقع زن و مرد گناهکار امت را برکشیده و به شفاعت آنان را نجات می‌بخشد» (۱۱، پاورقی ۱). نخست این‌که «مرقع» بیشتر به معنای جامه کهنه است؛ در لغت‌نامه نیز چنین آمده: «اکثر استعمال آن به معنی ژنده است که آن را بر سر و دوش کشند به طور چادر یا ردایی». از این رو ترکیب «مرقع برکش» می‌تواند به این معنا باشد که پیامبر (ص) بر اعمال یا جوارح مردان و زنان، ردا و عبا می‌پوشاند و به عبارتی دیگر، خطاپوش آنان است.

در خصوص این بیت، زنجانی و ثروتیان، هرکدام تفسیرهایی بیان کرده‌اند و بر ظاهر لفظ اکتفا نکرده‌اند؛ زنجانی «مرقع پوش» را کنایه از «رسوا کردن» دانسته (زنجانی، ۱۳۷۶: ۳۰۸) که پذیرفته نمی‌نماید و ثروتیان نیز در این خصوص گفته است: «اشاره به اجرای شرع و

نقدی بر شرح خسرو و شیرین نظامی، ... (قدرت قاسمی پور) ۳۴۳

ایجاد رسوم و قوانین مربوط به منع بی بندوباریها و شاید کنایه از حدیث کسا» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۵۳۱).

۲.۴ «به شاپور آن ظن او را بد نیفتاد/ رقم زد گرچه بر کاغذ نیفتاد

یعنی هرچند کاغذی در کار نبود اما رقم حدس خوبی زد» (۶۵، پاورقی ۲). مقصود این است که گمان شیرین به شاپور درست از آب بیرون آمد، ولی این گمان خود را پنهان داشت و بیان نکرد، همچون کسی که مطلبی در ذهن داشته باشد، لیکن آن را مکتوب نکند.

۳.۴ «پرستاران به رفتن راه رفتند/ به کُهِد حال صورت بازگفتند

یعنی از رفت و آمد بسیار راه را به سوی کُهِد در میان سبزه‌زار جاروب‌وار بُرفتند» (۶۵، پاورقی ۴). در این جا «راه رفتن» می‌تواند کنایه است از دامن‌کشان و خرامان‌رفتن هم باشد که با این شیوه رفتار خود، گویی راه را می‌رفتند. زنجانی تفسیری ظاهری ارائه داده و مقصود کنایی را بیان نکرده و گفته: «کنایه از این است که لباس‌های بلند داشتند و بر زمین کشیده می‌شد» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۳۹۸)؛ ثروتیان گفته است «راه را برای آمدن او باز کردند» (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۵۷۶) که معنای کنایی بعیدی است.

۴.۴ «شبانگه کان شکرلب بازمی گشت/ همای عشق بی پرواز می گشت

یعنی شبانگه که شیرین از شکار برگشته و همای عشق وی بی پرواز می‌گشت» (۲۲۵، پاورقی ۱). مقصود این است که همای عشق می‌خواست که بر سر اینان بنشیند و از بخت خود، عاشق و معشوق را بهره‌مند سازد.

۵.۴ «بسی کوشید شیرین تا به صد زور/ قضای شیر گشت از پهلوی گور

یعنی قضا و تقدیر آسمانی سرپنجه و دندان شیر از پهلوی گور گذشت» (۱۵۴، پاورقی ۳). در مصرع دوم شیر استعاره از خسرو است و گور استعاره از شیرین است؛ یعنی سرنوشت و قضای چیره شیر از پهلوی گور گذشت و او را رها کرد. مقصود آن است که شیرین توانست خود را از چنگال شهوتِ قاهرِ خسرو نجات بخشد.

۶.۴ «چو کارم را به رسوایی فگندی / سپر بر آبِ رعنایی فگندی

یعنی بعد از آن که مرا در معشوقی رسوا کردی، خودت در عاشقی سپر بر آبِ رعنایی و غرور انداختی» (۲۱۲، پاورقی ۲). «سپرانداختن» در این جا کنایه از تسلیم شدن است. مقصود مصرع دوم این است که مرا رها کردی و راهی برای بازگشت به سوی من نگذاشتی و تسلیمِ غرور یا زیباییِ خودت شدی که جانب من نیایی. زنجانی تفسیری از این بیت ارائه داده است که با بافتارِ داستان نمی‌خواند: «در برابرِ زیبایی من هم عاجز آمدی» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۵۱۲).

۷.۴ چو شمع از دوری شیرین در آتش / که باشد عیش موم از انگبین خوش

موم تا از انگبین جدا نگردد، شمع نمی‌شود و به آتش نمی‌سوزد» (۲۸۵، پاورقی ۵). این شرح، گزارشِ سادهٔ بیت است. اما مقصودِ شاعر این است که به مانند شمع که از انگبین دور می‌شود و در آتش می‌سوزد، خسرو نیز از هجران شیرین، آتشناک و مضطرب بود؛ خوشیِ زندگیِ موم آن است که همراه انگبین باشد. استاد شفیع کدکنی در مقاله‌ای با عنوان «تکامل یک تصویر در حاشیهٔ حکایتی از بوستان سعدی» ضمن بررسی تصویر جدایی انگبین از موم، گفته است: «یار شیرین شمع همان انگبین است که در موم وجود داشته است، و شاعر سوز و گذار اکنون را نتیجهٔ جدایی از آن یار شیرین می‌داند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۹: ۳۸۶).

۸.۴ «بسا رعنا زنا کو شیرمرد است / بسا دیا که شیرش در نورد است

یعنی بسیار دیبای درنوردیده که در نورد آنها نقش شیر نهان است» (۴۲۴، پاورقی ۱). مقصود این است که در زیر دیبای نرم یا در زیر پوست نرم ابریشم گون زنان، ای بسا که شیری (یا شیرزنی) نهفته باشد.

۹.۴ «به نازی قلب ترکستان دریده / به بوسی دخل خوزستان خریده

در قدیم دخل و خرج خوزستان معروف و ضرب‌المثل بوده، از این سبب دخل خوزستان را خاص مطبخ و سفره خلیفه ساخته بودند» (۳۹۱، پاورقی ۴). در این جا مقصود از دخل خوزستان، شکر یا نیشکر خوزستان است؛ در جایی دیگر می‌گوید:

مگو شکر حکایت مختصر کن چو گفنی سوی خوزستان گذر کن

(۵۵).

با این توضیحات معنی بیت این است که یک بوسه شیرین او، به اندازه دخل شکر خوزستان است.

۵. اشکالات مربوط به تبیین ترکیبات زبانی

با توجه به این که نظامی گنجوی در اشعارش ترکیبات فراوانی را ساخته و به کار برده، گاهی اوقات دیده می‌شود که شارح، مفهوم درست ترکیب را گزارش نکرده است؛ در این بخش به تبیین برخی از آنها می‌پردازیم:

۱.۵ «کند هر پهلوی خسرونشانی / تو خود هم خسروی، هم پهلوانی

پهلوی: به فتح لام، شجاع و توانا، یعنی پهلوانان کوشش می‌کنند که نشان و علامت خسروانی دریابند ولی تو خود هم پادشاهی و پهلوان» (۲۲، پاورقی ۵). در این جا «خسرونشانی» صفت فاعلی مرکب مُرّخَم است در توصیف ممدوح شاعر؛ یعنی خسرونشاند، و صفت کسی است که خسروان را بر تخت می‌نشاند. در شاهنامه صفت پهلوانان گه‌گاه با عنوان تاج‌بخش آمده که همین معنی «خسرونشانی» است:

چو بشنید رستم برانگیخت رخس منم - گفت - شیراوژن تاج‌بخش

(فردوسی، ۱۳۹۳: دفتر سوم: ۲۳۸)

۲.۵ «عنان یکرکابی زیر می‌زد/ دو دستی با فلک شمشیر می‌زد

یکرکابی: به فتح اول، پای‌افشاری است در کارها، یعنی خورشید عنان یکرکابی و پایداری می‌زد و مستعد فرار به سوی مغرب بود...» (۴۴، پاورقی ۱). در این جا مقصود از «یکرکابی» اسب جنیت است همچنان که در لغت‌نامه هم آمده است: «یکرکابی کنایه از اسب جنیت». در توضیح اصطلاح یکرکابی آورده‌اند: «اسب یدک یا اسبی که یک اشارهٔ رکاب برای سرعتش کافی است» (شفیعی، ۱۳۵۵: ۶۷۸).

۳.۵ «یکی زنجیر زر پیوسته دارد/ بدان زنجیر پایش بسته دارد

یعنی زنجیر زری حلقه‌هایش به هم پیوسته» (۵۴، پاورقی ۲). در این جا «پیوسته» قید حالت است و صفتی برای زنجیر نیست.

۴.۵ «جوانمردی خوش آمد را ادب کرد/ نظرگاهش دگرجایی طلب کرد

یعنی جوانمردی خسرو خوش آمد و خواهش طبع او را تأدیب و سرکوب داده و نظرگاه او را از شیرین به جای دیگر بدل ساخت» (۸۲، پاورقی ۶). «نظرگاه» در این بیت نظامی به معنای «چشم» است؛ همچنین «نظرگاه» نهاد مضرع دوم است و نه مفعول برای «جوانمرد». در جاهای دیگری هم از پنج‌گنج نظامی باز هم «نظرگاه» به معنای چشم آمده است؛ مثلاً در هفت‌پیکر، در داستان خیر و شر، زمانی که خیر چشمش را از دست می‌دهد و دختری گُرد به مدد برگ درختی کهن به مداوای چشم او می‌پردازد، این ترکیب آمده است:

بازکرد از درخت مشتی برگ	نوشداروی خستگان از مرگ
آمد آورد، نازنین برداشت	کوفت چندانکه مغز باز گذاشت
کرد صافی چنانکه دُرد نماند	در نظرگاه دردمند فشاند

۵.۵ «دلش رفته قرار و بخت مرده / پی دل می دويد آن رخت برده»

رخت برده: همانند رخت بسته کنایه از سفرکردن و مردن است» (۲۲۳، پاورقی ۲۲۳). ترکیب «رخت برده» در این جا به معنای کسی است که رخت و اسباب او را غارت کرده‌اند و منظور حال و احوال فرهاد است که از بیدلی و پریشان‌حالی، انگار کسی است که غارت زده شده.

۶.۵ «همه مقراضه‌های پرنیان پوش / همه زهراهای خوشتر از نوش»

مقراضه و مقراضی: فرش قالی و چینی گلیم است... یعنی قالیهای خشن پشمین دید که پرنیان و حریر نرم در آن پوشیده‌اند» (۲۶۶، پاورقی ۱). نخست این که بنا بر لغت‌نامه دهخدا واژه مقراضه به معنی قالی و پارچه نیست، بلکه عبارت است از «نوعی از تیر که پیکانش دوسر باشد و کارش بریدن است چنانکه اگر شاخی مطلوب بود، بدان می‌توان برید، خلاف تیرهای دیگر که شکافتن و سوراخ کردن کار آنهاست: مقراضه بندگان چو مقراض / اوداج بریده منکران را. خاقانی» (لغت‌نامه). دوم این که ترکیب «پرنیان پوش» در ظاهر صفت فاعلی مرکب است، ولی در معنای صفت مفعولی مرکب به کار رفته است. مقراضه در این جا استعاره از سخنان طعنه‌آمیز خسرو به شیرین است که گویی تیری بودند که در لفاف پرنیان پوشیده شده باشند. حقیقی نخجوانی نیز همین معنی را در نظر گرفته و گفته: «مضمون نامه چون تیر زخمه طعنه می‌زند، اما با چرب‌زبانی‌های چون پرنیان پوشیده شده» (حقیقی نخجوانی، ۱۳۵۲: ۵۳۳).

۷.۵ «بهار انگشت کش شد در نکویی / هر انگشتم دو صد چون اوست گویی»

انگشت کش شدن: محو و نابود شدن است، یعنی بهار که در نیکویی معروف بود، انگشت کش و محو شد، زیرا هر انگشت من دو صد بهار است» (۳۱۶، پاورقی ۳). شارح این جا که گفته است «یعنی بهار که در نیکویی معروف بود» توضیحش درست است، اما مفهوم «محو و نابود شدن» درست نیست. «انگشت کش» در این جا صفت مفعولی است به

معنی انگشت‌کشیده یا انگشت‌نما و معروف؛ در لیلی و مجنون نیز این ترکیب را به همین معنی به کار برده:

انگشت کشِ سخن‌سرایان این قصهٔ چنین برد به پایان

(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۶۴)

۸.۵ «چه کار افتاده کاین کارافتاده/ بدین در مانده چون بخت ایستاده

کارافتاده: یعنی کار و حاجتش به تو افتاده، یعنی چه شده‌است که من کار به تو افتاده و به تو محتاج، چون بخت باید بر در بایستم؟» (۳۲۹، پاورقی ۶). در اینجا «کارافتاده» به معنای «شخص گرفتار و واقعه‌رسیده» است. بنا بر توضیح استاد شفیع کدکنی، «کارم افتاد» یعنی: «واقعه‌ای و مشکلی برای من پیش آمد»؛ شیخ صنعان پس از عاشق‌شدن و گرفتارشدن می‌گوید:

آخر از ناگاه پیرِ اوستاد با مریدان گفت «کارم افتاد

(منطق‌الطیر، ۱۳۸۷: ۵۶۳، ۲۸۶)

۹.۵ «از این نه گاوپشتِ آدمی خوار/ بُنه بر پشتِ گاو افکن زمین‌وار

یعنی از این نه فلک، که از برج ثور گاو بر پشت دارند، بنه هستی خود را مانند زمین، که بر پشت گاو جای دارد، بر گاو بسته و بیرون رو» (۴۲۶، پاورقی ۴). در این جا «گاوپشت» به معنای خمیده و دایره‌وار، صفتِ افلاکِ نُه‌گانه است و به معنی «گاو بر پشت» نیست. در لغت‌نامه نیز در خصوص این تعبیر چنین آمده‌است: «فلک و این خطاست و صواب خرگه گاوپشت است. خواجه نظامی گوید: ندانیم کاین خرگه گاوپشت/ چگونه در آمد به خاک درشت» (لغت‌نامه).

۱۰.۵ «به گاه کوه کندن آهنین سم / گه دریا بریدن خیزران دم

چوب خیزران برای سرعت سیر کشتی در دریا به کار می‌رود و قسمت زیر کشتی همیشه از چوب خیزران بوده. از این جهت در دیانوردی اسب را خیزران دم می‌خوانند» (۵۴، پاورقی ۱). در خصوص کاربرد صفت خیزران دم برای اسب، شکل ظاهری راست و مستقیم ایستادن دم اسب منظور است. البته از چوب خیزران به عنوان پاروی کشتی استفاده می‌کردند: «خلة چوب که ملاحان بدان کشتی رانند» (لغت‌نامه).

۱۱.۵ ز ملت‌ها برآرد پادشایی / به شرع او رسد ملت‌خدایی

یعنی فقط شریعت و دین او خدایی بر ملت‌ها دارد. ملت‌خدایی: به معنی پادشاهی بر دین است» (۴۳۲، پاورقی ۶). در متون کهن و این بیت، واژه «ملت» به معنای دین و آیین است و نه جماعت؛ در لغت‌نامه نیز آمده است: «ملت: دین و کیش و شریعت (غیاث) کیش و دین و آیین و مذهب (ناظم الاطباء)». ترکیب «ملت‌خدایی» یک اضافه مقلوب است؛ یعنی خدایی ملت یا سروری دین؛ بنابراین ترکیب «ملت‌خدایی» به معنای خدایی و سروری و سالاری دین یا «دین‌سالاری» است، و نه مردم‌سالاری و دموکراسی و حکومت و سروری مردم، زیرا در عصر نظامی حکومت مردم یا مردم‌سالاری، کنش اجتماعی هنجارمند و مرسوم نبوده. مقصود نظامی نیز از این بیت این است که دین پیامبر اسلام، از ادیان دیگر سروری را می‌گیرد و سالار ادیان دیگر می‌شود؛ به عبارتی، ادیان دیگر منسوخ می‌شوند و دین‌سالاری از آن دین او خواهد شد.

زنجانی و ثروتیان بنابر تلقی‌های امروزی ملت‌خدایی را تعبیر به مردم‌سالاری و دموکراسی کرده‌اند و تفسیر نادرستی از این ترکیب به دست داده‌اند؛ زنجانی در خصوص «ملت‌خدایی» گفته است: «حکومتی که رئیس آن منتخب مردم باشد» (زنجانی، ۱۳۷۶: ۶۵۶). ثروتیان نیز گفته است: «اینکه همه مردم ملت و امت خدا باشند نه کسان دیگر، حکومت و خاوندگاری ملت»؛ همچنین

با تأمل در معنی ترکیب 'ملت‌خدایی' به نظر می‌رسد این اصطلاح معنایی معادل 'مردم‌سالاری' یا اصطلاح بین‌المللی 'دموکراسی' را به همراه دارد و لیکن ما هیچ نمی‌دانیم این اصطلاح ساخته اندیشه خود نظامی گنجه‌ای است یا از جایی دیگر اخذ کرده است؟ (ثروتیان، ۱۳۸۶: ۲۷، ۸۳۴).

۶. تفسیر و گزارشِ نادرستِ واژگان

۱.۶ «ز شب بدخواه تو تاریک‌دین‌تر / ز ماه نو دلت باریک‌بین‌تر

دین: به معنی دنبال است و فارسی است، یعنی بدخواه تو از شب تاریک‌پی‌تر و سیاه دنبال‌تر باد» (۶۹، پاورقی ۱). چنین معنای نامأنوسی را برای واژه «دین» نمی‌توان یافت؛ مقصود آن است که دشمن تو، بدآیین‌تر و ظلمانی‌تر و کفرآمیزتر از شب باد! سیاهی کفر یا بدآیینی معروف است.

۲.۶ «دمه بر در کشیده تیغ فولاد / سر نامحرمان را داده باد

دمه در این جا همان دم تیغ است» (۹۶، پاورقی ۲). با وجود آن‌که «دمه» در جاهای دیگر می‌تواند به معنای دم و لبه شمشیر به کار برود، ولی در این جا این معنی مقصود نیست و منطقی نیست که خود شمشیر، شمشیر بکشد؛ در این جا «دمه» به معنای باد و برف و سرماست، چرا که وصف بزمی زمستانی است؛ در لغت‌نامه هم در خصوص «دمه» آمده است: «باد و برف و سرما (متهی‌الارب)، باد برخاست و برف و دمه در ایستاد». بنابراین معنای بیت این است که بوران و سرما، قندیل‌های شمشیرگونه‌ای پدیدآورده که مانع ورود نامحرمان به مجلس بزم خسرو شده‌اند؛ شاعر قائل به نوعی اسناد مجازی نگهبانی برای دمه یا بوران شده است.

۳.۶ «غزل برداشته رامشگر رود / که بدرود ای نشاط و عیش، بدرود

در این جا بدرود به معنای خوش‌آمد و رخصت است، نه وداع، یعنی ای نشاط و عیش خوش آمدید» (۹۸، پاورقی ۳). گفتنی است که واژه «بدرود» در معنای خوش‌آمد و رخصت نیامده است و از اضداد نیست. این بیت در پایان بزم خسرو آمده و رامشگر (یا بهتر است بگوییم خود نظامی) ضمن بیان اغتنام فرصت، بر ناپایداری مدت عیش هم تأکید می‌کند؛ در بیت بعد هم می‌گوید: «چه خوش باغی است باغ زندگانی / گر ایمن بودی از باد خزان» (۹۸). در لغت‌نامه هم واژه «بدرود» با استناد به همین بیت نظامی، در معنای «خداحافظ» آمده. اخوان ثالث هم در خصوص این واژه با استناد به همین بیت چنین

نقدی بر شرح خسرو و شیرین نظامی، ... (قدرت قاسمی پور) ۳۵۱

توضیحاتی ذوقی آورده: «نظامی به وصف بزم طربی که حاضرانش پران و غرقه در اوج و موج‌های نشأت و لذتند- نه هنگام پایان بزم و وداع با حوال خوش،- می‌گوید:

غزل برداشسته رامشگر رود که بدرود ای نشاط و عیش، بدرود

چه خوش باغی است... الخ

هنگام غرقگی در لذات که باید هر چه بیشتر از عمر و حال بهره گرفت، چرا می‌گوید:

«بدرود»؟ هنوز تا دیرگاه شب و حتی بامداد نیز، این بزم همچنان برپاست و می‌گوید:

به ترک خواب می‌باید شبی گفت که زیر خاک می‌باید بسی خفت

پس در اول غزل بدرود چرا؟ [...] پس در این «بدرود» لطیفه و دقیقه‌ای دیگر باید باشد و کلمه به باید معنای دیگری هم داشته باشد و چون باریک می‌شوی می‌بینی آری همین است. اگر تنها معنای وداع و خداحافظی را از بدرود بشناسی، حتماً لطف شعر انوری و نظامی را اینجا در نمی‌یابی؛ در این بدرودها هم سلام و سلامت باد و درود است و هم یادباد و به خوشی یاد باد است و هم لطیفه‌ای نهانی در اشتراک معنی وداع و درود» (اخوان ثالث، ۱۳۸۶: ۲۰۶). گفتنی است که اتفاقاً این بیت نظامی مربوط به پایان بزم است و نتیجه‌گیری خود نظامی است و بنابراین «بدرود» در همان معنای خداحافظ است که نوعی دریغ و افسوس نیز در فحوای آن مندرج است.

۴.۶ «نگویم بوسه را میری به من ده / لب را چاشنی‌گیری به من ده

«میره: رزق و روزی و ذخیره» (۱۴۸، پاورقی ۲). گفتنی است در متن واژه «میری» آمده، و در توضیحات واژه «میره». با توجه به قافیه، همان «میری» صحیح است و به معنای سروری و اختیار داشتن.

۵.۶ «زیک سو دست در زین بسته فغفور / ز دیگر سو سپهسالار فغفور

بسته: اینجا به معنی وابسته و نماینده است» (۲۹۷، ۱). شارح، مصرع اول را به صورت «زیک سو دست در زین بسته فغفور» خوانده است که درست نمی‌نماید و موجب شده است که معنای نادرستی برای واژه «بسته» بیاورد؛ شاعر می‌خواهد بگوید که در

یک سوی خسرو، یکی از شاهزادگان چین (فغفور) ملازم سلطان بود و دست از زین گرفته بود و در آن سوی زین، سپهسالار قیصر.
زنجانی نیز همین خوانش نگارنده را لحاظ کرده (زنجانی، ۱۳۷۶: ۵۶۴).

۶.۶ «سیه شعری چو زلف عنبرافشان/ فرود آویخت بر ماه درفشان

سیه شعر: یعنی نقاب مویین سیاهی چون زلف عنبرافشان خود بر ماه درخشان رخسار فروآویخت» (۳۰۵، پاورقی ۲). ۵۶۴ اشتباه شارح آن است که تصور کرده شاعر مو را به زلف تشبیه کرده؛ در صورتی که شاعر می‌خواهد بگوید شیرین شال یا سربندی به سیاهی زلفش بر رخسار همچون ماهش کشیده بود. «شعر» در این جا به معنای «شار یا شال» است. استاد شفیع کدکنی در خصوص این بیت عطار در منطق‌الطیر:

«گوهری خورشیدفش در موی داشت بُرقعی شعر سیاه بر روی داشت»

گفته‌است:

شعر سیه: شعر سیاه، حریر سیاه. کلمه شعر یک کلمه فارسی است که در رسم الخط دوره اسلامی به صورت شعر نوشته شده‌است و غالباً آن را با شعر عربی به معنی موی یکی تصور کرده‌اند. این کلمه که با کلمه شار/شال ظاهراً یکی است. نوعی پارچه لطیف بوده است به رنگ‌های مختلف. در شاهنامه به طور مکرر به کار رفته است و در شعر شعرای سبک خراسانی. اصطلاح «شعرباف» که در قرن اخیر بر همه بافندگان منسوجات محلی و غالباً کم‌قیمت اطلاق شده است و عملاً جای جولاهه قدیم را گرفته‌است. در اصل به بافندگان این نوع از منسوجات اطلاق می‌شده‌است. از این عبارت ضیاء نخشی در طوطی‌نامه (تألیف به سال ۷۳۰) رابطه شعر و ابریشم آشکار می‌شود: «در عراق، شعربافی بود زریرنام که در حرفت شعربافی موی شکافتی و در صنعت ابریشم یدبضا نمودی» (طوطی‌نامه). (عطار، ۱۳۸۷: ۲۸۷، ۲۸۷، ۵۶۴).

۷.۶ «غزل‌های نظامی را غزالان/ زده بر زخم‌های چنگ نالان

یعنی غزل‌های نظامی را مرهم زخم چنگ نالنده ساخته بودند» (۴۵۲، پاورقی ۴). نخست این‌که چنین معنایی از بیت گرفته نمی‌شود، چون سخن بر سر خوانده‌شدن اشعار خود

نقدی بر شرح خسرو و شیرین نظامی، ... (قدرت قاسمی پور) ۳۵۳

نظامی در بزم قزل‌شاه است؛ دوم این که در این بیت ضبط «زخمه» بر «زخم» ترجیح دارد؛ دیگر این که در متون کهن فارسی واژگان زخم و زخمه در معنای ضربه و مضراب به کار می‌رفته‌اند، حافظ گفته است:

با دلِ خونین لبِ خندان بیاور همچون جام

نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش

(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۷۸).

هم‌چنین ساز چنگ نیز از جمله سازهایی بوده که بر آن زخمه می‌زده‌اند: «نوازنده ساز مزبور را هنگام نواختن به گردن خود می‌آویخته، چنانکه ساز در سمت چپش قرار می‌گرفته و با زخمه یا قطعه چوبی که در دست راست داشته سیم‌ها را مرتعش می‌کرده» (مهدی فروغ، مجله موسیقی، به نقل از لغت‌نامه). بنابراین معنای بیت این است که خوانندگان و نوازندگان آهوصفت بزم سلطان، غزل‌های نظامی را ملازم کرده بودند با مضراب‌ها و زخمه‌های ساز نالنده چنگ.

۷. اشکالات تفسیری مربوط به صناعات بیانی

در خسرو و شیرین نظامی، انواع صناعات بیانی، به ویژه استعاره به کار رفته که گه‌گاه گزارش آن‌ها در تصحیح و شرح استاد دستگردی محل ایراد است که در پی به برخی از این گزارش‌ها می‌پردازیم:

۱.۷ «به آهن چون فراهم شد خزینه / از آهن وقف کن بر آبگینه»

در زمان قدیم از آهن، آئینه می‌ساخته‌اند، از این سبب می‌گویند: اکنون به شمشیر آهن خزینه فراهم شد، مقداری از آهن را وقف آبگینه کن. کنایه از این که پس از طی پهنه رزم ساز بزم و آهنگ سرود غزل و شعر کن» (۲۳، پاورقی ۲). شارح، مقصود کلی را درست گفته‌اند، لیکن در خصوص «آبگینه» منظور شاعر جام است و مجازاً مجلس بزم شراب. شاعر در جای دیگری در خسرو و شیرین «آبگینه» را دقیقاً در معنای جام به کار برده:

نه می در آبگینه کان سمنبر در آب خشک می‌کرد تر

(نظامی، ۱۳۷۸: ۲۸۱)

۲.۷ «دو گل بین کز دو چشمه خار دیدند/ دو چشمنه کز دو آب آزار دیدند

از دو گل و دو چشمه خسرو و شیرین مقصودند، یعنی گل وجود خسرو را اول چشمه حسن و لطافت شیرین راه زد و گل وجود شیرین هم از دیدار چشمه حسن صورت خسرو در چاه عشق و غربت و هامون افتاد» (۸۳، پاورقی ۲). دو گل، استعاره از همان خسرو و شیرین هستند، اما دو چشمه استعاره از خسرو و شیرین نیست؛ یکی از چشمه‌ها استعاره از تصویر خسرو است که شیرین دل‌باخته آن شد و دیگری مقصود همین چشمه واقعی است که شیرین در آن آب‌تنی کرده و خسرو را گرفتار نموده.

۳.۷ «دگر روزینه کز صبح جهان تاب/ طلی شد لعل بر لؤلؤی خوشاب

یزکداری ز لشکرگاه خورشید عنان افکند بر برجیس و ناهید
همان یک شخص کین را ساز کرده همان انجم‌گری آغاز کرده

یعنی یزکداری و پیشروی کردن از لشکر خورشید اختیار به دست برجیس و ناهید، که خسرو و شیرین باشند، داده بامدادن به طرف دشت و کوه پیش از سپاه نور خورشید رهسپار شدند» (۱۱۲، پاورقی ۱). در این جا مقصود از یزکدار همان خورشید است و مقصود از لشکر خورشید همان پرتوهای خورشید است و عنان افکندن هم کنایه از حمله‌بردن است. یک شخص، نیز همان حمله یک‌تنه خورشید است که با برآمدنش گویی بر ستارگانی همچون برجیس و ناهید حمله برده؛ بنابراین بیت توصیف صبح است و استعاره از شخصیت‌ها نیست.

۴.۷ «به عنبر سودنش بر گوشه تاج/ به عقد آمودنش بر تخته عاج

یعنی قسم به عنبرسایبی زلف وی بر گونه تاج و قسم به گره و چین آمدن گیسوی وی بر تخته عاج سرین» (۳۶۷، پاورقی ۶). در مصرع دوم، تخته عاج استعاره از تخت سپید سینه است و اشاره دارد بر آویخته‌شدن گردن‌بند بر آن.

۸. نتیجه گیری

براساس مطالب بیان شده می توان به این نتیجه رسید که در تفسیر و معنی منظومه های نظامی گنجوی توجه به ساختار نحوی و همچنین ترکیبات زبانی نقش مهمی دارند. همچنین توجه به اشارت و پشتوانه های فرهنگی و عامیانه نیز برای تفسیر درست اشعار نظامی از اهمیت برخوردار است. با وجود اشکالات و اشتباهات تفسیری در تصحیح و شرح استاد وحید دستگردی بر پنج گنج نظامی، لازم است گفته شود که دستاورد ایشان بسیار ارزشمند و ستودنی است و اگر نقد و ارزیابی هم از کار ایشان صورت گرفته، مطمئناً به کمک همان تفسیرها، مشکل گشایی ها و روشن گری های ایشان بوده است. اما مسأله ای که در این مقاله مجال پرداختن به آن فراهم نشد، نقد و ارزیابی برخی از ضابط های مختار استاد وحید دستگردی در پنج گنج نظامی است که گاهی باعث برخی خطاهای تفسیری و توضیحی شده اند. همچنین برخی از ابیات در خسرو و شیرین نظامی هست که با وجود شرح و تعلیقاتی که شارحان بر آنها نوشته اند، هنوز بر نگارنده مبهم هستند و امید است با مرور زمان، پرتوی بر آنها افکنده شود و از پرده ابهام بیرون بیایند و در مجالی دیگر تبیین و نوشته شوند.

یادداشت

** با توجه به این که مکرراً در این مقاله به متن خسرو و شیرین نظامی و حواشی و تعلیقات استاد وحید دستگردی ارجاع داده می شود، برای پرهیز از تکرار ذکر منبع و جهت سهولت دسترسی خوانندگان پس از ذکر بیت مورد بحث، حاشیه یا توضیحات استاد دستگردی، با ذکر شماره پاورقی آورده شده.

کتاب نامه

اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۶)، از این اوستا، چاپ پانزدهم، زمستان: تهران.
اسلام زاده دزفولی، ظهیر (۱۳۱۵)، «خسرو و شیرین»، ارمغان، اردیبهشت، دوره هفدهم، شماره ۲، ۱۴۹-۱۴۳.

- حقیقی نخجوانی، حمید (۱۳۵۲)، «نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی» دانش روز، آذرماه، شماره سوم، ۲۴۵-۲۵۳.
- حقیقی نخجوانی، حمید (۱۳۵۳)، «نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی» دانش روز، اردیبهشت‌ماه، دوره دوم، شماره ۱، ۴۳۸-۴۴۲.
- حقیقی نخجوانی، حمید (۱۳۵۳)، «نقدی بر خسرو و شیرین تصحیح مرحوم وحید دستگردی» دانش روز، شهریورماه، دوره دوم، شماره ۲، ۵۳۲-۵۳۵.
دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۹)، «تکامل یک تصویر در حاشیه حکایتی از بوستان»، جستارهای ادبی، پاییز و زمستان، شماره‌های ۹۰ و ۹۱، ۳۸۴-۳۹۰.
- شفیعی، محمود (۱۳۵۵)، «سخن نظامی گنجوی، نظری به اجمال در لغت‌ها و تعبیرها: خسرو و شیرین - مخزن الاسرار» گوهر، آبان، شماره ۴۴، ۶۷۹-۶۷۴.
- طغیانی، اسحاق و منیره سلطان‌الکتابی (۱۳۸۸)، «اندر پس لفافه‌ها، بررسی و تحلیل برخی از ابیات خسرو و شیرین نظامی»، پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شماره سوم، ۲۱-۳۷.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، شاهنامه، دفتر سوم، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸)، خسرو و شیرین، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سوم، نشر قطره.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸)، لیلی و مجنون، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سوم، نشر قطره.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۷)، هفت‌پیکر، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سوم، نشر قطره.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۶)، خسرو و شیرین، تصحیح و شرح بهروز ثروتیان، انتشارات امیرکبیر: تهران.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۶)، خسرو و شیرین، تصحیح برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران: تهران.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۷۵)، مرزبان‌نامه، خطیب رهبر، چاپ ششم، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.